



## «خدمت داوطلبانه» ظرافی درباره نویسنده‌گی

فیلیپ پولمن  
ترجمه مریم موسوی

قرض و وام - اصلاً وضعیت ذهنی خوشایندی برای نوشتن نیست. این شرایط انرژی شما را تحلیل می‌برد و تمرکزتان را کم می‌کند. اگر مصمم هستید و تلاش می‌کنیم زندگی خود را از راه نوشتن بگذرانیم با توجه به تعهداتی که داریم - تعهد به خانواده و کسانی که نیاز به توجه و مراقبت ما دارند - باید مسئولیت خود را به بهترین شکل ممکن انجام دهیم.

● نکته دیگر مسئولیت ما نسبت به ابزارها و شیوه‌های ارتباطی است که از آن‌ها بهره می‌گیریم. می‌توان از طریق نمایش صامت، تصویر و یا موسیقی داستانی را بازگو کرد اما وسیله اصلی ارتباط برای نویسندگان، زبان است و اگر از کارکرد آن آگاه گشته‌ایم دیگر نمی‌توان وانمود کرد مسئولیتی متوجه ما نیست و تأثیری بر روی آن نداریم. اگر بشر قادر است بر آب و هوا اثر بگذارد پس نویسنده‌ها هم می‌توانند بر زبان اثر بگذارند. آن دسته از نویسندگانی که به طور حرفه‌ای از زبان بهره می‌گیرند مسئول مراقبت از آن هستند. این همان فن مراقبت از ابزار و لوازم است که هر کارگر خوب و باتجربه‌ای سعی می‌کند به کارگران مبتدی آموزش دهد: همیشه تیغه‌ها را تیز نگه دارید، باتاقان‌ها روغن کاری و فیلترها تمیز شوند. وقتی از نوشتن حرف می‌زنیم یعنی باید از طریق جست و جو در فرهنگ‌نامه‌های معتبر نسبت به معنی کلمات اطمینان پیدا کنیم و نه تنها این، بلکه به اصالت و هویت کلمات در کنار معانی امروزی آن‌ها توجه داشته باشیم. تا آن‌جا که ممکن است و جا داریم فرهنگ‌نامه‌های خوب را تهیه کنیم، هم قدیمی و هم جدید و خود را عادت دهیم که از آن‌ها استفاده کنیم.

● همچنین مراقبت از ابزار به معنای افزایش توانایی‌های نویسنده در زمینه تشخیص غلط‌های دستوری و نوشتاری است. اگر متوجه شویم که چه اشتباهات دستوری در نوشته‌مان مرتکب شده‌ایم می‌توانیم برگردیم و آن‌ها را اصلاح کنیم. گاهی اوقات گفته می‌شود چنین اشتباهاتی اهمیت چندانی ندارند. مثلاً اگر فقط تعداد اندکی از خوانندگان متوجه کاربرد نایجابی یک وجه وصفی در جمله‌ای شوند اما اغلب خوانندگان آن را تشخیص ندهند و به هر حال مفهوم را دریابند دیگر چه نیازی به این همه زحمت است. من پاسخ خوبی

● رابطه بین هنر و جامعه چیست؟ آیا هنر می‌تواند نقشی در بهبود وضعیت دنیا داشته باشد یا این که کاملاً بی‌فایده است؟ این یک معمای قدیمی است که هیچ کس تاکنون نتوانسته آن را حل کند. در یک سواز مجموعه پاسخ‌های احتمالی به این سؤال این نظریه کمونیستی به چشم می‌خورد که معتقد است نویسنده، مهندس روح بشر است و هنر دارای کارکردی اجتماعی است که باید به تولید آن چه حکومت نیاز دارد بپردازد و در دیگر سو، بیانیه اسکار وایلد در پیش‌گفتار کتاب تصویر دوربان‌گری وجود دارد که اعلام می‌کند چیزی به عنوان کتاب اخلاقی و یا غیر اخلاقی وجود ندارد، کتاب‌ها یا خوب نوشته می‌شوند یا بد، همین. البته او بر نظر خود استوار نماند و بعدها در جایی دیگر در مقاله‌ای به نام «منتقد به مثابه هنرمند» نوشت: «به طور کلی هنر امری غیر اخلاقی است». لازم به ذکر است که کتاب تصویر دوربان‌گری یکی از اخلاقی‌ترین کتاب‌هایی است که تاکنون نوشته شده است.

● از مخالفت با اسکار بزرگ و گفته‌های وی اکراه دارم اما من سال‌هاست که داستان می‌نویسم و در مسیر این تجربه به نکاتی پی برده‌ام. من در یافته‌ام که قلمرو هنر، ادبیات و ادبیات کودکان جدای از جامعه نیست، متوجه شده‌ام که داستان‌نویس‌ها جزء جدایی‌ناپذیری از کل جهان هستند و دیگر آن‌ها که یکی از راه‌های درک ارتباط بین هنر و جامعه، بررسی و توجه به مسئولیت‌هایی است که هنر با خود به همراه می‌آورد.

● چه بخواهیم و چه نخواهیم ما نسبت به خانه و خانواده خود دارای مسئولیتی هستیم، مسئول تأمین نیازهای مالی و مراقبت از خانواده و کسانی که به ما وابسته هستند. پس باید سعی کنیم تا آن‌جا که ممکن است کتاب‌هایمان را به نحو شایسته‌ای به بالاترین قیمت بفروشیم و از بیان این موضوع شرمند نباشیم. برخی افراد نازک دل و احساساتی به ویژه جوانان از شنیدن این حرف من که برای پول می‌نویسم شوکه می‌شوند. آن‌ها تصویر هنرمند در اتاق زیر شیروانی، قحطی زده و گرسنه را آن قدر می‌پسندند که تصور می‌کنند فقر یکی از شرایط لازم برای خلق هر اثر هنری است. اما نگرانی - دلهره همیشه‌گی و مداوم نسبت به حساب‌های بانکی،

برای این سؤال یافته‌ام: اگر خواننده‌ها متوجه اشتباهات ما نشوند پس درست‌نویسی ما اهمیتی برایشان ندارد. اگر درست بنویسیم رضایت خاطر آن عده اندک از خوانندگان دقیق و آگاه را فراهم خواهیم کرد، پس در نهایت همه راضی خواهند بود.

● و اما هنگامی که به زبان خیالی می‌رسیم، همان زبان سرشار از نوآوری و خیال، نویسندگانی که برای کودکان می‌نویسند باید مراقب باشند، مراقب احتیاط بیش از حد. هرگز نباید به خود بگوییم «چه تصویر خیالی قشنگی، چه قدر هنرمندانه، بهتر است برای کتاب مهم‌تری نگهش دارم». یکی از نویسندگانی که هرگز چنین کاری نکرد، کسی که بهترین و زیباترین تصورات و خیالات خود را در هر چه که نوشته بود جاری ساخت لئون گارفیلد بزرگ است. در این جا قطعه‌ای از یکی از آثار وی را به نام باغ شادی که از محبوب‌ترین کتاب‌های من است می‌آورم: «خانم بری مالک باغ مالبری بود. گرچه از مرگ همسرش هفت سال گذشته بود اما همچنان لباس سیاه بر تن می‌کرد، لباسی که به ظاهر او جلوه‌ای رازآلود می‌داد. گاهی به نظر می‌آمد که او با شب یکی شده است. دکتر دورمان کنار او ایستاده بود و از همیشه لاغر تر به نظر می‌رسید، بیشتر به تکه‌ای کوچک از کسی می‌مانست که گویی بر اثر به هم خوردن ناگهانی در، کنار خانم بری پرتاب شده بود.»

● یک زبان فست فود و یک زبان خاوباری هم وجود دارد. یکی از کارهایی که پدران و مادران باید برای کودکان انجام دهند این است که آن‌ها را با لذت مطالعه نوشته‌های پر از ظرافت و نکته‌سنجی و نیز پیچیدگی آشنا کنند. خوب است که بچه‌ها ما را در حال مطالعه چنین آثاری و لذت بردن از آن‌ها مشاهده کنند. اما باید آن‌ها را از ورود به محدوده‌هایی که هنوز ذهن و روحشان آمادگی برخورد با آن‌ها را ندارد منع کنیم، موضوعاتی که از تحمل آنان خارج است و با برانگیختن تمایلات و احساسات کنترل‌ناپذیر و عجیب، آن‌ها را از خود بی‌خود می‌سازد.

● هدف هم باید همیشه شفافیت باشد. گاهی نوشتن یک متن پیچیده و عمیق اغواکننده به نظر می‌آید. شاید آب، کدر و گل‌آلود به نظر بیاید اما کف آن فقط یک اینچ تا سطح فاصله داشته باشد. اما شما نمی‌توانید این را به زبان آورید پس بهتر است به شکلی بنویسید که خواننده بتواند ته آب را ببیند. اما این همه ماجرا نیست، چون باید آن پایین چیزهای جالبی را برای‌شان فراهم کنید تا نگاه کنند. داستان‌نویسی یعنی فکر کردن به اتفاقات جالب و کنار هم قرار دادن آن‌ها با شفافیت و روشنی هر چه بیشتر تا ارتباط بین آن‌ها به بهترین شکل فراهم شود. باید سعی کنیم همه قسمت‌های اثر، چه شروع داستان که سخت‌ترین قسمت کار است و چه پایان آن، به خوبی نوشته شود چون هرگز نمی‌توان اشکالات کار را پنهان کرد.

● صداقت یکی دیگر از مسئولیت‌های نویسندگان است. هرگز نباید بار حسنی و عاطفی‌ای به داستان داد که سزاوار آن نیست. چندی پیش زمانی خواندم، یک داستان خانوادگی بسیار پیش پا افتاده که در تلاش برای این که اشک خوانندگان را در بیاورد بی‌دلیل به موضوع هولو کاست پرداخته بود. این موضوع هیچ ربطی به داستان نداشت و فقط به یک دلیل آمده بود که به اجبار یک پاسخ مشخص از خوانندگان بگیرد و از آن در کتاب سوءاستفاده کند. می‌توان - گرچه

مشکل است - یک داستان صادقانه درباره هولو کاست، برده‌داری و یا هر عمل زشت و دردناکی که انسان‌ها نسبت به یکدیگر انجام داده‌اند نوشت اما آن کتاب، سراسر دروغ و فریب بود. واکنش‌های عاطفی خوانندگان بسیار ارزشمند است. اشک داستان باید از خود داستان باشد نه این که آن را از جای دیگری بدزد.

● اما وقتی به مهارت نویسنده در روایت ماجراهای داستان می‌رسیم مسئولیت ما جنبه فنی و جذابی پیدا می‌کند. دیوید ممت نمایشنامه‌نویس نکته جالبی در این مورد گفته است: سؤال اصلی هر کارگردان در روایت داستان فیلم این است: «دوربین را کجا بگذارم؟». من در این جمله، استعاره زیبایی برای حل اولین مشکل بزرگ هر نویسنده در روایت داستان پیدا کرده‌ام: «از کجا ببینم؟ از زبان چه کسی گفته شود؟» به نظر می‌رسد کارگردانان و نویسندگان بزرگ بی‌درنگ و بدون تأمل می‌دانند که بهترین مکان قرار دادن دوربین کجاست. انگار آن‌ها به همان وضوحی که ما برگ‌ها را سبز می‌بینیم آن را می‌بینند. یک کارگردان خوب از بین چند مکان بهترین آن‌ها را انتخاب می‌کند اما کارگردان ناوارد این را نمی‌داند و دوربین را مرتب حرکت می‌دهد، با زاویه‌ها بازی می‌کند و سعی می‌کند انواع کلک‌های تصویری را امتحان کند و فراموش می‌کند که قرار نیست دوربین توجه کسی را به خود جلب کند بلکه باید چیز دیگری را که همان موضوع داستان است با وضوح و شفافیت هر چه بیشتر نشان دهد.

● اما واقعیت این است که گرچه به نظر می‌رسد کارگردان‌ها و نویسندگان بزرگ بهترین مکان قرار دادن دوربین را بی‌معطلی در می‌یابند اما دفترچه‌های یادداشت آنان پر است از اشتباه، تردید و خط‌زدن. شاید مهم‌ترین تفاوت در آن باشد که آن‌ها تا پیدا کردن بهترین نقطه، دست از تلاش نمی‌کشند. مسئولیت آن دسته از ما نویسندگان که نه خیلی خوب و نه خیلی بد هستیم این است که از بهترین آن‌ها تقلید کنیم، با دقت به عملکرد آن‌ها بنگریم، سعی کنیم سطح کار خود را به آن‌ها نزدیک سازیم و برترین آن‌ها را الگوی خود قرار دهیم.

● دیگر آن که باید مراقب باشیم تا به دام خودبزرگ‌بینی نیفتیم. کسانی که داستان می‌نویسند باید با فروتنی با شغل خود برخورد کنند. نباید تصور کرد چون داستان‌های جالبی می‌نویسیم پس آدم‌های جالبی هم هستیم. داستان‌گو نباید گو نباید دیده شود، داستان باید آن قدر خوب و جذاب نوشته شود که خالق آن ناپدید شود. در دوره‌ای که با دانشجویان رشته آموزش کار می‌کردم آن‌ها را تشویق می‌کردم که در کلاس، داستان بگویند نه این که از روی کتاب بخوانند بلکه در مقابل بقیه بایستند و قصه خود را تعریف کنند، چهره به چهره تا چیزی هم برای پنهان کردن وجود نداشته باشد. قبل از اجرا آن‌ها خیلی عصبی و نگران بودند و خیال می‌کردند زیر فشار نگاه‌های خیره‌هم‌کلاسی‌های خود از دست‌پاچگی آب خواهند شد. بعضی از آن‌ها سعی خود را کردند و هفته بعد با حیرت و ذوق زدگی به من گفتند که چه قدر خوب توانسته‌اند از پس آن کار برآیند. اتفاقی که افتاد این بود که دانشجویان خیره شده بودند اما نه به قصه گو بلکه به قصه‌ای که روایت می‌شد. گوینده محو شده بود و از داستان نتیجه بهتری به دست آمده بود.

● البته در ابتدا باید داستان‌های خوبی پیدا کرد. قبلاً نیز گفته‌ام که مجموعه‌ارزشمندی از قصه‌های عامیانه انگلیس اثر نویسندگانی چون آلن گارنر، کوین کراسلی هلند و نیل فیلیپ وجود دارد. با این‌ها به دو شکل باید برخورد کرد: ابتدا در جلدهای طلایی پیچیده شده و به عنوان گنجینه‌های ملی در مراسم تشریفاتی به نمایش درآیند و دوم صدها هزار نسخه از آن‌ها از محل بودجه عمومی چاپ شود و در اختیار هر معلم تازه کار و همه پدر و مادرهای جوان قرار گیرد.

● داستان‌ها از هر جایی و از گوشه هر خانه‌ای راه خود را پیدامی کنند. امروزه یک داستان‌نویس ایرلندی می‌تواند قصه‌های استرالیایی را فراگیرد، یک نویسنده افریقایی می‌تواند داستان‌های اندونزیایی بگوید و یک قصه‌گوی لهستانی قادر است داستان‌های اسکیموها را روایت کند. آیا ما نویسندگان فقط باید از فرهنگ خود بگوییم؟ بله، این یکی از وظایف اصلی ماست اما آیا باید داستان‌هایی بگوییم که فقط نشان‌دهنده تاریخ و پیشینه ما باشد؟ یقیناً نه. فرهنگی که نتواند با دیگر فرهنگ‌ها در تعامل باشد درون‌گرا شده و در خود فرو می‌رود، سپس راکد و بعد نابود می‌شود. ما مسئول هستیم - دوباره این کلمه را تکرار می‌کنم - که جریان‌های تازه داستانی را از سراسر دنیا وارد فرهنگ خود کنیم.

**مسئولیت ما در توصیف انسان‌ها همانند مسئولیتی است که در ترسیم و تشریح زندگی بر دوش ماست. چندی پیش جمله‌ای از والتر سویچ لندر خواندم. بهترین تعریفی که تاکنون از مسئولیت شنیده‌ام: «ما نباید به خود اجازه دهیم تصویر زنده و نامناسبی از بشر ارائه کنیم چون این کار سبب می‌شود افراد شرور به این فکر بیفتند که بدتر از بقیه نیستند و به افراد خوب هم القای کنیم که خوبی آن‌ها عبث و بیهوده است.» وقتی شخصیت‌هایی خلق می‌کنیم که در جهت کسب خوبی، شجاعت و موفقیت تلاش می‌کنند، کسانی که میل به سستی و یا آزمنندی دارند اما از آن اجتناب می‌کنند، ما داستان‌نویس‌ها امکان آشنایی خوانندگان خود با کسانی را فراهم می‌کنیم که منش و رفتار پسندیده‌شان، ارج نهادن به ادب و احترام و ثبات اراده و بلندنظری‌شان نسبت به دیگران به ما نشان می‌دهد که چه گونه می‌توان انسان بهتری بود و شاید بتوان امیدوار بود که دنیا را بدتر از آن چه که هست ترک نخواهیم کرد.**

● مسئولیت نسبت به مخاطب تقریباً در صدر صورت مسئولیت‌های هر نویسنده‌ای قرار دارد. کسانی که برای کودکان می‌نویسند معمولاً متوجه این موضوع هستند. برخی از مفسران و منتقدانی که سواد و اطلاعات چندان درست و کاملی هم ندارند اما در عین حال بسیار جنجالی‌اند معتقدند که موضوعاتی چون اعتیاد، خشونت، سقط جنین و سوءاستفاده از کودکان نباید در کتاب‌های کودکان مطرح شود. تابوها در طول زمان تغییر می‌کنند. تا چند سال پیش به ندرت می‌شد کتاب کودک‌کی یافت که از موضوع طلاق در آن سخنی رفته باشد. در مقابل نظریه «کودکان را ایمن نگه دارید» نظر دیگری هست که معتقد است هر چیزی که در عالم واقع در زندگی نوجوانان وجود دارد باید در کتاب‌های آن‌ها نیز منعکس شود. کودکان درباره این موضوعات چیزهایی می‌دانند، حرف می‌زنند، سؤال‌اتی می‌پرسند و چه بسا در خانه خود با این مسائل روبه‌رو می‌شوند. چه گونه نباید چیزی درباره آن‌ها در کتاب‌های داستان بخوانند؟

● داستان‌ها درباره هر چه که باشد باید نشان‌دهنده هر عملی دارای پیامد و نتیجه‌ای است. چند سال پیش رمان هرویین (گرد)

نوشته ملوین بورخس برنده مدال کارنگی شد. طوفانی از انتقادات و اعتراضات توسط معترضان جنجالی به راه افتاد، چرا که زندگی نوجوانان معتاد به مواد مخدر در آن کتاب به تصویر کشیده شده بود. اما بورخس همان مسئولیتی را نشان داده بود که من از آن حرف می‌زنم. این داستان، کاملاً اخلاقی است چون نشان می‌دهد که وسوسه مواد مخدر واقعاً اغواکننده است و همه کارهای ما دارای اثر و نتیجه‌ای هستند و وقتی کسی به زندگی خود گند می‌زند باید منتظر عواقب آن نیز باشد.

● برخی نویسندگان کودک معتقدند که نباید تصویر تیره و غمباری از دنیا به کودکان نشان داد و اگر داستانی هر قدر غم‌انگیز و دردناک روایت شود باز باید بارقه‌ای از امید برای خواننده‌ها باقی بگذارد. در این باره بسیار صحبت شده است اما کودکان می‌توانند نوشته غم‌انگیزی را که روح بشر را در والاترین سطح آن نشان می‌دهد درک کنند و دریابند که غم نیز می‌تواند نشاط آفرین و دلگرم‌کننده باشد. ساموئل جانسون گفته است: «هدف اصلی از نوشتن این است که خواننده بتواند بهتر از زندگی لذت ببرد و یا آن را راحت‌تر تحمل کند.» کودکان نیز مانند بزرگ‌ترها به این کمک‌ها نیازمندند.

● مسئولیت ما در توصیف انسان‌ها همانند مسئولیتی است که در ترسیم و تشریح زندگی بر دوش ماست. چندی پیش جمله‌ای از والتر سویچ لندر خواندم. بهترین تعریفی که تاکنون از مسئولیت شنیده‌ام: «ما نباید به خود اجازه دهیم تصویر زنده و نامناسبی از بشر ارائه کنیم چون این کار سبب می‌شود افراد شرور به این فکر بیفتند که بدتر از بقیه نیستند و به افراد خوب هم القای کنیم که خوبی آن‌ها عبث و بیهوده است.» وقتی شخصیت‌هایی خلق می‌کنیم که در جهت کسب خوبی، شجاعت و موفقیت تلاش می‌کنند، کسانی که میل به سستی و یا آزمنندی دارند اما از آن اجتناب می‌کنند، ما داستان‌نویس‌ها امکان آشنایی خوانندگان خود با کسانی را فراهم می‌کنیم که منش و رفتار پسندیده‌شان، ارج نهادن به ادب و احترام و ثبات اراده و بلندنظری‌شان نسبت به دیگران به ما نشان می‌دهد که چه گونه می‌توان انسان بهتری بود و شاید بتوان امیدوار بود که دنیا را بدتر از آن چه که هست ترک نخواهیم کرد.

● اما یکی از آخرین مسئولیت‌های ما این است که ببینیم قوه تخیل ما در کجا احساس راحتی می‌کند. در مورد خود من - و بنا به دلایل عمیقی که نمی‌توان آن‌ها را شکافت - تا مدت‌ها تصور می‌کردم واقع‌گرایی شیوه والاتر و بارزتری نسبت به فانتزی است اما وقتی می‌خواهم چیزی واقع‌گرایانه بنویسم انگار در کفش‌هایم سرب ریخته‌اند و نمی‌توانم قدم از قدم بردارم. به محض این که ایده‌ای به ذهنم می‌رسد، مثلاً آدم کوچولو‌هایی با مهمیزهایی سمی که سوار بر سنجاقک هستند، ناگهان کفش‌های سربی محو می‌شوند و احساس می‌کنم بال در آورده‌ام و دیگر روی زمین آرام و قرار ندارم. شاید از این که قوه تخیل من میل به این سو دارد غمگین و متأسف باشم اما نمی‌توانم انکارش کنم. گاهی اوقات طبیعت ما آگاهانه‌تر از باورها و اعتقادات ما حرف می‌زند و اگر خوب به آن چه می‌گوید گوش دهیم بهتر عمل خواهیم کرد.

● اما آخرین مسئولیت که بر تر از بقیه است و قبل از همه مسئولیت‌های ما در قبال مخاطب، زبان، خانواده و جامعه قرار دارد

انتظار کمی دیوانگی در داستان را داشته باشم. شاید احمقانه به نظر بیاید اما مهم نیست، داستان بهتر می‌داند.

● و در نهایت به عنوان یک خدمتکار وفادار باید بدانم که داستان چه وقت قرار است از دستانم رها شود. به نظر من آخرین و مسئولانه‌ترین عمل ما به عنوان خدمتکار داستان این است که بدانیم چه موقع، دیگر کاری از دست ما ساخته نیست و اذعان کنیم که چشمان تیزبین کس دیگری مراقب کار است. اگر به قدری مغرور باشیم که نخواهیم کسی نوشته‌مان را ویرایش کند پس خدمتکار خوبی نخواهیم بود. من همیشه از نظر ویراستار فرد خوش‌شانسی بوده‌ام و از آن‌جا که در این نوشته از مسئولیت حرف می‌زنم داستان‌هایم این شانس را داشته‌اند که خودم با دقت ویراستارهایشان را انتخاب کرده‌ام.

● حالا می‌بینم که حتی به سؤالی که سختم را با آن آغاز کرده بودم پاسخ نداده‌ام. اکنون چیزی به دانسته‌های من از ارتباط بین هنر و جامعه افزوده نشده است. اما این را می‌دانم که مسئولیت ما همراه با شادی است، می‌دانم که ما تا زمانی که زنده هستیم مسئولیت‌مان را با تمام توان، به بهترین شکل و با تلاش در جهت کشف خوبی‌ها و حقایق انجام می‌دهیم. اگر خوب عملی شود شاید بتوان به نقطه‌ای رسید که کالیبان در آهنگ جادویی خود بیان کرده است: آواها و هوای دل‌انگیزی که شادی می‌بخشد و نمی‌رنجاند. و همه آن‌چه گفته شد برای رسیدن به این بوده است. شاید همه آن‌چه در بضاعت‌مان بود.

**چاپار**  
پیشرو در ارائه خدمات کتابداری و اطلاع‌رسانی

● فروش و تعمیرات کتابخانه‌ای (الزام حوسه، کاتالوگ و فلزی) با کیفیت  
سنتوب و استاندارد

● تهیه منابع اطلاعاتی (کتاب، نشریه، نرم‌افزارهای کتابخانه‌ای) داخلی و خارجی

● ارائه خدمات فهرست‌نویسی، سایه‌سازی، جیکیده نویسی و آماده‌سازی منابع اطلاعاتی

● طراحی و راه‌اندازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی

آدرس: تهران - خیابان خرمسار (ع) - پلاک ۱۱  
تهران - خرمسار (ع) - پلاک ۱۱ - تلفخ خیابان پشت  
شعبه شهید نوبخت - پلاک ۱۴ - تلفخ: ۸۸۸۹۹۹۸۱ - ۸۸۸۹۹۹۸۰  
www.chaparlib.com

مسئولیت ما در قبال خود داستان است که باید در برابر آن سر تعظیم فرود آوریم. زمانی متوجه این موضوع شدم که دیدم شانه‌هایم را خم می‌کنم تا کارم را در بر بگیرم و آن را از گزند چشمان کنجکاو محافظت کنم. معادل‌های فراوانی برای شانه‌خم شده و بازوی حلقه کرده وجود دارد. به عنوان مثال وقتی با رایانه کار می‌کنیم فضای خالی زیادی در پایین صفحه ایجاد می‌کنیم. به محض این که کسی وارد اتاق شود فوراً کلیدی را فشار می‌دهیم که کل صفحه را پایین می‌برد و در پرونده خود حفظ می‌کند و دیگر هیچ چیز جز یک صفحه خالی پدیدار نیست. آن‌جا چیز شکننده و ظریفی هست، چیزی ضعیف و ناپیدار که فقط خود را به ما نشان می‌دهد چون به ما اعتماد کرده است که می‌توانیم از او تا زمانی که هنوز شکل نیافته است و ثبات کافی ندارد بدون این که در معرض نگاه‌های تند و تیز دیگران قرار بگیرد مراقبت کنیم. یک نگاه غریبه می‌تواند نابودش کند و با در وضعیتی نگه دارد که هرگز خواسته او نبوده است.

● گویی داستان قبل از آن که حتی در قالب کلمات جاری شود، پیش از آن که شخصیت‌ها و اتفاقاتش شکل بگیرند، زمانی که فقط یک ایده است، مشتکی از چیزهای کوچک و ضعیف، به در خانه ما آمده و در زده است یا این که در آستانه خانه ما به انتظار نشسته است، ما مجبوریم از آن مراقبت کنیم، چه کار دیگری می‌توان کرد؟ باید آن قدر از آن محافظت کنیم تا کاملاً نسبت به خود اطمینان پیدا کند و در قالبی که می‌خواهد قرار بگیرد.

● چون داستان به خوبی می‌داند چه می‌خواهد گرچه نمی‌تواند شمرده و گویا آن را بیان کند. او در مسیری که می‌خواهد حرکت می‌کند و بر خواسته خود اصرار می‌ورزد. اما من نمی‌دانم چرا، فقط شانه‌هایم را بالا می‌اندازم و می‌گویم: «بسیار خوب، تو ارباب من هستی» و این‌جا همان نقطه‌ای است که مسئولیت به شکل خدمت در می‌آید. نه بردگی، نه کار سخت و طاقت‌فرسایی که به زور و به شکل شرم‌آوری بر کسی تحمیل شده باشد بلکه خدمت‌گذاری‌ای که در کمال آزادی و اراده بر آن گردن نهاده‌ایم. این خدمت، داوطلبانه و افتخارآمیز است. با غرور می‌گویم که من بنده و خدمتکار داستان هستم.

● و باید مانند یک خدمتکار خوب رفتار کنم. هر روز و به طور منظم سر کار خود حاضر شوم. بدانم که داستان قصد دارد به کجا برود و راه حرکت او را هموار کنم، از طریق تحقیق، مطالعه در کتابخانه‌ها، صحبت با مردم و کسب اطلاعات. من باید بی‌سرو صدا و آرام کار کنم و خود و نظریاتم را بر داستان تحمیل نکنم. در طول ساعت کار جدی و هوشیار باشم، به سلامتی خود اهمیت دهم و خود را درگیر مشغله‌های دیگر نکنم؛ هیچ کس نمی‌تواند به دوارباب خدمت کند. و به نظریات و توصیه‌های داستان خوب گوش دهم؛ رازهایی بین ما هست که فاش کردن آن‌ها موجب سلب اعتماد جدی داستان از من خواهد شد.

● و من باید آمادگی رویه‌رو شدن با لجبازی‌ها و رفتارهای عجیب و غریب ارباب خود را داشته باشم. در تمام داستان‌های کلاسیک ارباب - برده، ارباب معمولاً به شکل فرد دیوانه و سرکش‌تری ترسیم می‌شود که هر جایجان و میلش حکم می‌رود و هر کار بخواهد می‌کند و خدمتکار نیز بی‌صدا در پی‌اش روان است. پس من باید